

# مذهبی و جامعه شناسی بحران موسیقی



## در ایالات متحده در قرن ۱۵

● جان کروز  
ترجمه: زهرا نامور

### مقدمه

موسیقی در بین همه فرهنگ‌ها و جوامع، عنصری اساسی است که در زندگی روزمره افراد نقش مهمی دارد، به طوری که این امکان فراهم شده تا مردم این عنصر عالی و دنیوی را بپذیرند. موسیقی، مرز بین دینداری و بی‌دینی را مشخص می‌کند، روش برگزاری جشن‌ها و اعیاد را به ما نشان می‌دهد، تفریح فرهنگی و کار اجباری را به هم مرتبط می‌کند، سیاست و رفتارهای جمعی و آرامش فردی را منعکس می‌سازد و همچنین عمق سنت‌های گذشته را در تاریخ نشان می‌دهد. موسیقی برای یک خواننده خاص و نیز شرکت‌های چندملیتی، به شکل کالایی گروهی تولید می‌شود. موسیقی در یک گروه به عنوان منبع انسجام گروهی و در مجموعه‌ای دیگر به عنوان ابزار مبارزه اجتماعی عمل می‌کند. موسیقی قادر است تا همه این کارها و حتی بیشتر از آن را انجام دهد.

می‌توان گفت از میان اشکال متفاوت فرهنگ عمومی، موسیقی به افراد این امکان را می‌دهد که تاریخ را دنبال کنند، خاطرات را

### چکیده

در این بررسی به این موضوع می‌پردازیم که در آمریکا اشکال اصلی مطالعه موسیقی به عنوان یک پدیده اجتماعی و فرهنگی در قرن ۱۹ چگونه ظهور کرد، به ویژه آنکه ابعاد اجتماعی مهمی در زمان جنگ داخلی، تولید موسیقی توسط بردگان را احاطه کرده بود. بازتاب نظریات منتقدانه در مورد موسیقی بردگان در مباحث مذهبی ریشه داشت که با جنبش‌های طرفداران الغای بردگی یا هر نوع قانون ظالمانه) مقارن بود. پیامدهای این واکنش انتقادی در ابتدا اتخاذ یک رویکرد هرمنوتیکی به تولید موسیقی بردگان و بعدها ایجاد رویکرد صورت‌گرایانه نسبت به آهنگ‌های بردگان (یعنی آواز مذهبی سیاهان) بود. به عبارتی در این مطالعه، به مسیری از بحران مذهبی و انعکاس نظریات انتقادی در مورد موسیقی بردگان به سمت اولین جامعه‌شناسی کاملاً مدرن موسیقی پرداخته شده است.



توصیف و بازگویی کنند، گذشته را به یاد آورند (و نیز بخش های خودآگاه آن را فراموش کنند). موسیقی کمک می کند تا احساسات روزمره افراد از شکل ساده تا شکل پیچیده و دلهره آور آن در درون شخص لنگر اندازد. موسیقی، ترس ها، اضطراب ها، شکست ها و تهدیدهای درونی را از بین می برد و آرزوها، امیدها و خیال پردازی ها را امکان پذیر می سازد. موسیقی به ما کمک می کند تا برای زمان ها و خاطرات از دست رفته سوگواری کنیم و یا جهانی را پیش بینی کنیم که هنوز نیامده است. گاهی اگر چه موسیقی برای شاد کردن و آرامش روحی برخی افراد به کار می رود، ممکن است در مواردی برای سایر افراد کاملاً نفرت انگیز و صرفاً یک سروصدای هولناک باشد.

به علاوه، موسیقی ویژگی های دیگری هم دارد که آن را از بسیاری از اشکال فرهنگ جمعی و ارتباط گروهی متمایز می سازد. موسیقی امتیاز دوگانه **ملموس بودن** و **انتشار پیام** را دارد (این کارکرد در مورد رادیو و تلویزیون صدق می کند). اما مهم تر اینکه هر کسی می تواند به موسیقی روی آورد و آن را تولید کند (که این مورد را نمی توان درباره رادیو و تلویزیون ادعا کرد)، حتی وقتی که تولید موسیقی، شکل مینی مالیسم (هنر کمینه ای) و ضد موسیقی به خود می گیرد، مثلاً در گروه های تولید موسیقی پانک در اواخر دهه ۱۹۸۰ که از ارزش های عالی موسیقایی ابراز تنفر می کردند و آن را مانعی بر سر راه ابراز وجود افراد می دیدند. همچنین اگر بخواهید فیلمی بسازید، برنامه ای رادیویی تولید یا روزنامه ای منتشر کنید، یا یک تیم ورزشی را سازماندهی کنید، هیچ یک آسان تر از تولید موسیقی نیست.

امروزه در حوزه جامعه شناسی موسیقی، رویکردهای بسیاری وجود دارد و می توان به جرئت گفت که اکثر آثار داخلی جامعه شناسی موسیقی با «تولید فرهنگ» مشکل دارد (اصطلاحی که به جامعه شناسی سازمانی و نهادی پدیده های فرهنگی محدود نمی شود). بنابراین بررسی موسیقی می تواند طیف وسیعی از مسائل را دربرگیرد از تأکید بر ابعاد ایدئولوژیکی و معنای محور موسیقی گرفته تا صورت گراترین ویژگی های آن، و از ویژگی های عادی و فردی یک گروه کوچک تا جنبه های شدیداً نهادینه و تاریخی برخی جوامع.

با توجه به اهمیت همه رویکردها یک سؤال تاریخی مطرح است: در جامعه آمریکا، چه وقت، کجا و چگونه جامعه شناسی موسیقی برای اولین بار ظهور کرد؟

همان طور که بعداً تشریح خواهد شد، طی قرن ۱۹ بود که اشکال اصلی مطالعه موسیقی به عنوان یک پدیده اجتماعی و فرهنگی به وجود آمد. مراکز بررسی موسیقی بسیاری در این کشور وجود داشت. اما ابعاد اجتماعی تولید موسیقی بردگان در دهه های وقوع جنگ داخلی، سرخ هایی هستند که کمک می کنند تا مطالعه مدرن و عقلانی موسیقی به عنوان عامل ابراز وجود فرهنگی را بهتر درک کنیم. بعدها، مخصوصاً بعد مذهبی تولید آوازهای بردگان در اولین

بررسی های صورت گرایانه بسیار مورد توجه بود.

تولید آواز مذهبی بردگان در یکپارچگی دو رکن اصلی تحلیل فرهنگی مدرن مؤثر بود: عینیت گرایی هرمنوتیکی و علمی. ملاحظیات هرمنوتیکی بر کشف حیات درونی و مفاهیم انواع موسیقی متمرکز بود، درحالی که رویکردهای صورت گرا از دیدگاه های علمی مدرن در مطالعه ویژگی ها، الگوها و انواع موسیقی متأثر بود. علاوه بر اینکه این دو جهت گیری غالباً در مطالعه معاصر همگرا بودند اما به طور متفاوتی ظهور پیدا کردند. ایده موسیقی به عنوان پنجره ای به سوی زندگی انسان ها را می توان بطور کامل در چاپ سال ۱۸۴۵ کتاب **زندگی نامه خودنوشت فردریک داگلاس** an American Slowe, written by himself Narrative of the Life of Frederick Douglass, مشاهده کرد. تنها بعد از اینکه جنگ داخلی رو به اتمام بود، عینیت گرایی منطقی در مطالعه موسیقی گسترش می یافت. زمانی که این نقد و بررسی فرهیخته موسیقی بردگان در نیمه دوم قرن ۱۹ شروع شد، اصول ابتدایی و قدیمی هرمنوتیک با تأکید بر مشکل معنا و عینیت گرایی علمی با تأکید بر واقع نگری مورد قبول بود.

از آنجایی که ابعاد مذهبی موسیقی بردگان، بسیار مهم بودند، در مورد نقش مذهب این سؤال مطرح می شود که طی دهه های میانی قرن ۱۹، چه مسئله بحرانی درون پروتستان ها وجود داشت که در رأس جنبش ضد برده داری قرار گرفت.

انعکاس نظریات انتقادی در مورد موسیقی بردگان - یعنی آغاز جامعه شناسی مدرن موسیقی در آمریکا - در مباحث مذهبی ریشه داشت که با جنبش العاقری بردگی، یعنی مهم ترین جنبش اجتماعی در قرن ۱۹، همزمان بود. چگونه و چرا به تفسیرات به عمل آمده از موسیقی بردگان و اهمیتی که در ظهور جامعه شناسی موسیقی دارد ارزشی داده نشد؟ بدین ترتیب، این پرسش ها این امکان را فراهم می آورد تا بفهمیم چگونه ارزیابی ها و اشکال فرهنگی تقویت شده به صورت نمونه هایی کارآمد اجتماعی، تاریخی و قانونی درمی آیند.

حوزه مذهب در جامعه آمریکایی قرن ۱۹، بسیار پیچیده است. به علاوه، اگر دیدگاهمان را بررسی آواز مذهبی سیاهان قرار دهیم، سه زمینه اصلی بحران مذهبی عبارتند از:

- گسترش مذهب در میان بردگان در جنوب
- جنبش احیای دینی در ارتباط با دومین بیداری بزرگ
- جنبش های یکتاپرستی و ایده آلیستی در شمال که به جبهه انتقادی پروتستان ها در مورد جنبش ضد برده داری ملحق می شدند. هر کدام از این تفکرات به کشف نحوه تولید آواز سیاهان مرتبط بود و نیز به رشد آواز مذهبی سیاهان همچون کالایی فرهنگی کمک می کرد، لذا سزاوار توجه و تحلیلی جدی بود. زمانی که این سه موضع فکری با هم بررسی شوند می توانند جهت نشان دادن چگونگی بنا نهادن جامعه شناسی موسیقی نوپا در آمریکا، نقطه عطفی فرهنگی محسوب گردند.

**برای برده‌داران، کارهای مذهبی و به‌ویژه آواز خواندن به معنای فرهنگ برتر و دارای کارکرد کنترل اجتماعی بود. از دید آنان تولید آواز کمک می‌کرد تا این ذهنیت روح‌گرای جدید موجب لنگر انداختن امتیاز مذهبی آنان شود و نیز امتیاز مذهبی آنان کمک می‌کرد تا آهنگ‌های خود را تولید کنند.**



### گسترش آزادی مذهبی در جامعه آمریکا

تا قبل از قرن ۱۹، آموزش موضوعات مذهبی به بردگان در اولویت نبود، ولی در دهه ۱۸۳۰، تبلیغ مذهب به‌عنوان بخشی از مدیریت فرهنگی جامعه درآمد. سمت و سوی این نوع تبلیغ شامل مسائل تاریخ اخیر شورش‌های بردگان، گسترش برده‌داری جدید در ایالات غربی تازه تصرف شده و شوروشوق رو به رشد الغاگران بردگی می‌شد. اما در اوایل قرن ۱۹، تبلیغ مذهب تنها در مراحل اولیه‌اش بود و تنها به‌عنوان یک حاکمیت نسبتاً بی‌اساس از آن سوی آنها عمل می‌کرد.

بردگان همچون اشیاء ماشینی و دارایی شخصی می‌توانستند مانند هر شیء دیگری، خصلت‌ها، ویژگی‌ها و سایر برچسب‌های متمایز را داشته باشند و تا زمانی که جایگاه آنها به‌عنوان موجود انسانی مورد توافق همگان نبود، سزاوار نبودند صفاتی از فردیت مدرن به آنها نسبت داده شود، حتی زمانی که پیشرفت‌های فرهنگی درون جامعه غرب به‌طور کل و جامعه آمریکا به‌طور خاص رخ داده بود.

مفهوم فردیت، عاقبت به‌عنوان ایده‌ای مدرن در حوزه‌های عالی و عقلانی فلسفه و هرمنوتیک- که ریشه عمیقی در گفتمان

مذهبی داشتند- مطرح می‌گردید. زمانی که تصور شد بردگان دارای روح هستند و از این جهت سزاوار بردگی رهایی‌بخش‌اند، عرصه‌ای فکری به‌وجود آمد که در آن گنجینه‌ای از عبارات فرهنگی ساخته می‌شد. از جمله این بیانات فرهنگی، جملاتی که اهمیت بیشتری می‌یافتند نشانگر این مذهب نوپای ترکیبی بودند. برای برده‌داران کارهای مذهبی و به‌ویژه آواز خواندن به معنای فرهنگ برتر و دارای کارکرد کنترل اجتماعی بود. از دید آنان تولید آواز کمک می‌کرد تا این ذهنیت روح‌گرای جدید موجب لنگر انداختن امتیاز مذهبی آنان شود و نیز امتیاز مذهبی آنان کمک می‌کرد تا آهنگ‌های خود را تولید کنند.

گسترش مذهب در بردگان نواحی جنوب مملو از درگیری بود. درحالی‌که برخی افراد اصرار داشتند که تبلیغ مذهب وظیفه انکارناپذیری است، برخی دیگر معتقد بودند که تبلیغ مذهبی سیطره حاکمیت را سست می‌کند.

کابوس شورش‌ها، چه واقعی و چه خیالی، موجب مباحثات شدیدی در مورد رابطه بین مذهب و کنترل اجتماعی می‌شد. چون لغو امتیاز مذهبی از افراد یک راه حل مناسب نبود، تبلیغ مذهبی افزایش می‌یافت. چنانکه یوجین جنووز می‌گوید:

برده‌داران بردگان را به مذهب بدگمان می‌کردند اما بعدها حتی از بردگان بدون مذهب بیشتر می‌ترسیدند. اعتقاد به مسیحیت دیگر به‌عنوان مانع کنترل اجتماعی دیده نمی‌شد بلکه همچون وسیله کنترل اجتماعی تلقی می‌گردید.<sup>۱</sup> گسترش مذهب در بین بردگان همچون مشکلی در پیش رو بود که ضرورت حل آن احساس می‌شد. روی هم رفته، مذهب خاستگاه همه سنت‌ها و عرف اجتماعی بود ولی به‌عنوان عامل فرهنگی ناقص برده‌داری رو به پیشرفت بود.

بعد از شورش وسی (Vesey) در جنوب کارولینا، تبلیغ مذهبی ممنوع شده بود چون برده‌داران، خطر برده‌داری را به‌خطر گسترش مذهب در میان بردگان ترجیح می‌دادند. اما مذهب برای این باور اجتماعی بی‌ثبات، عاملی بسیار مهم بود که باید برای مبلغان آن به‌صورت اقدامی ایمن و بی‌خطر در می‌آمد. شورش‌های وسی و ترنر (Turner)، ظاهر قضیه بود که در واقع، زیر آن یک بحران مشروعیت شکل می‌گرفت که برای هوشیاری بردگان در چارچوب مذهب- نه خارج از آن- نقش واسطه را داشت. وسی عضو کلیسای متدیست افریقایی‌ها بود، ترنر هم یک واعظ بپتیست کلیسا بود. سرکوب مستقیم تبلیغ مذهبی توانست مرددان و خیانت‌پیشگان را تنبیه و جریمه کند و این قدرت مورد قبول امتیاز مذهبی افراد همچنان حفظ می‌گردید. یک ذهنیت جدید در جامعه وضع شده بود که طبق آن بردگان به‌عنوان صاحبان روح شناخته می‌شدند و در این جریان فکری هیچ بازگشتی نبود. در این چارچوب ابتدایی، فرهنگ مناسب، فرهنگ مذهبی بود. بردگان مذهب مشترک داشتند، لذا فرهنگ مذهبی تازه‌شناخته‌شده‌ای هم داشتند.

داشتن نماینده مذهبی برای آنان، حتی اگر توسط نهادهای



برده‌داری کنترل می‌شد، سبب شده بود تا اقدامات فرهنگی در خصوص برده‌داری صورت گیرد. در این زمینه فکری جدید کاملاً فرهنگی، سیاهان عوامل انسانی مستحق تحرکات اجتماعی بودند. مذهب با وجود- یا شاید از طریق- ارتباط بسیار بحث‌برانگیزش با برده‌داری، اقداماتی را ترتیب داد که مناسب تشکیل این ساختارهای فرهنگی جدید ذاتی و درونی بود. این ذات‌گرایی جدید، به نوبه خود، باعث طنین انداختن صدای سیاه‌پوستان در میان بردگان بازنشسته و به شکل نوشتن و گفتن «داستان‌های بردگان» و «آوازه‌های مذهبی سیاه‌پوستان» توسط آنان گردید.

این دو حالت فرهنگی ابراز وجود سیاهان نیز توسط الغاگران رادیکال در چند دهه آخر جنبش ضدبرده‌داری ثبت می‌گردید. زندگی‌نامه فردریک داگلاس که در سال ۱۸۴۵ منتشر شد مصداق این دو شیوه بیان نظر سیاهان و نشان‌دهنده ارتباط منطقی و ذاتی بین مصونیت مذهبی فرهنگ بردگان و موسیقی است. در زندگی‌نامه داگلاس اولین مراحل بازتاب‌های مدرن اجتماعی و قوم‌نگاری کارهای گسسته موسیقایی بردگان و افشای هویت اجتماعی آنان در ارتباط با شرایط اجتماعی و نهادی جامعه قابل مشاهده است. ایجاد مصونیت مذهبی به تولید فضای فرهنگی متمایزی کمک کرد که همچون دریچه‌ای به درون فرهنگ بردگان بود و حالا نیز می‌تواند مورد توجه، مشاهده و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

### جنبش احیای مذهبی

گسترش آموزه‌های مذهبی در بین بردگان به ویژه در دهه‌های اول قرن ۱۹، در واقع بخشی از یک تغییر فرهنگی مهم‌تر در جهت مطرح نمودن مباحث احیای دینی قدرتمندی بود. این جنبش احیای دینی با نام دومین بیداری بزرگ در میان بخش‌های متدیست و باپتیست ایالات غربی و جنوبی حرکت می‌کرد. موج دیگر احیای دینی در سال‌های ۵۸-۱۸۵۷ با اعتقادات متمایزی ایجاد می‌شد که به این جنبش اصلاح‌طلب انسان‌دوستانه مدرن دامن می‌زد.

از میان این جنبش‌های مذهبی، دومین بیداری بزرگ، از نظر جمعیت شناختی مهم‌ترین جنبش بود.<sup>۲</sup> برخلاف فرقه‌های مذهبی کلیساهای انگلستان و کلیساهای مذهبی نئوکالونیستی، که اساساً منتسب به نخبگان فرهنگی و اقتصادی بود، این مردم‌باوری انجیلی با طبقه پایین و متوسط سفیدپوست گفت‌وگو می‌کرد.

احیای دینی شکل یک کندوکاو بسیار احساسی را برای احیای مذهب به خود گرفت و در این مسیر بود که راهی را برای سفیدپوستان فقیر، مهاجران تازه‌وارد و در برخی موارد حتی برای سیاهان گشود. احیای دینی با برگزاری همایش‌هایی در اردوگاه‌ها و ایجاد کلیسای فرقه‌ای در کشتزارها به سمت جنوب حرکت می‌کرد.

در واقع، بخش متدیست‌ها و باپتیست‌ها با جنبش‌های احیای دینی همراهی خوبی داشتند لذا گسترش امتیاز مذهبی در میان بردگان رو به اوج بود. برای اولین بار تعداد زیادی از سیاهان به بخش‌های مذهبی پروتستانی آورده شده بودند. پروتستان‌ها با این جنبش‌های احیای دینی، نمای نژادپرستانه و قوم‌گرای جدیدی به خود گرفته بودند.<sup>۳</sup> با وجود آنکه ناظران فرهنگی ایالات جنوب بین واپس‌زدگی مذهبی و اصلاح‌طلبی انجیلی شک و تردید داشتند، ولی برضد تک‌تک نخبگان این ایالات مبارزه می‌کردند. جنوبی‌ها به اعمال فشار علیه کنش‌های داخلی ادامه می‌دادند تا نظارت شدیدی بر انجمن‌های مذهبی سیاهان داشته باشند و در ذهن بردگان نشان‌نگرشی منفعل‌تر در اجرای مراسم مذهبی ایجاد کنند. ولی تعالیم انجیلی با برگزاری همایش‌های بزرگ، اقدامات سرکوبگرانه را نقض می‌کرد و در عوض جمعیت فرهنگی بردگان را که دارای روح و احساسات بودند ارزشمند جلوه می‌داد. احیایگران انجیلی بسیار پرشور بودند چون به احساسات انسانی اعتماد داشتند؛ احساس، زبان روح انسان است. در حقیقت تأسیس مذهب- سخت و فاقد استقلال و خودانگیختگی احساسی- در انسان‌ها بی‌ارتباطی با خدا را نشان می‌داد. احساس‌گرایی خودجوش و تشویق و تیبیه بدون ضمانت اجرایی چیزی بود که ساختار قدرتمند کنش‌شان مبلغ سعی می‌کرد تا از امور مذهبی سیاهان حذف کند.

عجیب آنکه، بسیاری از رهبران سفیدپوست در جنوب و نیز در شمال این احساس‌گرایی افسارگسیخته را به‌عنوان ویژگی‌نگروها (و نیز ویژگی زنان) می‌دیدند، اما این احیای دینی اساساً یک پدیده سفیدپوستی بود. اگرچه که کمی به سوی سیاهان هم معطوف بود.<sup>۴</sup>

برندگان که به ساختارهای فرهنگی گروهی، تعاملی و احساسی بیشتر اتکا داشتند، چنین ساختارهای جمعیت سیاهان عبادت‌کننده را حفظ می‌کردند تا بتوانند مشروعیت فرقه‌های متدیست و باپتیست را قطعی کنند. اما مهم‌ترین موضوع، بیداری بزرگ بود که به بردگان امکان می‌داد تا خواسته‌های گروهی خود را که همیشه تحت عنوان برده‌داری منع شده بود به شکل مذهبی نهادینه توجیه کنند. این شتاب فرهنگی که در تشکیلات جدید مذهبی مورد تأکید بود هم‌زمان به فرهنگ تولید آواز بردگان نیز مشروعیت داد. بیداری بزرگ بر ضرورت برداشتن گام‌هایی در جهت رستگاری افراد و تکمیل مسیحیت از طریق این نوکیشی بی‌واسطه تأکید داشت. این نوکیشی بی‌واسطه، دکتین گذار فوری از گذشته معیوب و بدون توجه به احساسات انسانی به سمت شروعی دوباره در شکل‌گیری جامعه‌ای آرمانی و البته الغاگری بردگی بود.

هم‌زمان با افزایش اعطای فرائض مذهبی به بردگان، امکان پذیرش آنها در چارچوب ذهن‌گرای فلسفی و اعتقادی این فرهنگ رایج نیز فراهم شده بود. در این دوره، گذار اصلی داخل بافت مدرن بزرگ‌تری صورت می‌گرفت، چون مکتب رمانتیسم در

جریان اصلاحات انسان گرایانه ای بود که الغاگری بردگی در صف مقدم آن بود. طبق نظر ماریون ویلسون استارلینگ حداقل یکصد جامعه الغاگر در دهه ۱۸۲۰ وجود داشت.

در این بافت فرهنگی مذهبی بود که بردگان می توانستند جملات ذهن گرای خود را به شکل داستان های بردگان بیان کنند و این گونه ابراز وجود کنند. با توجه به اینکه این بافت، بافتی منفعل بود، نویسندگان سیاه پوست می توانستند از امتیازات ایدئولوژی ذهن گرای جدید بهره برده و تجارت شخصی خود را در یک جنبش اجتماعی به بوته آزمایش بگذارند.

همه، این فرانشیز مذهبی، گذار اجتماعی و سیاسی و نیز مذهبی را برای آنان ایجاد می کرد. زمانی که بردگان به کیش خود فرا خوانده می شدند، ناظران فرهنگی به بحث در این مورد می پرداختند که آیا بردگان قادر به کسب اصول اولیه تمدن هستند یا نه. در این جریان تبلیغ دینی مبلغان ادامه داشت ولی موجب می شد تا درگیری های فرهنگی وخیم تر گردد.

تبلیغ مذهبی یک ارزیابی انسانی بود که الغاگران آن را درک می کردند. دیگر اینکه این کار مذهبی می توانست بارور شود، نظارت و کنترل شود و لذا بهترین اقدام در جامعه آن روز بود.



**آواز مذهبی سیاهان کاری بود که می توانست برای استهزاء افراد به کار رود، اما وقتی به عنوان بیان خواسته ها و آرزوهای روانی آنان شنیده می شد، جهت بررسی فرهنگ سیاهان به راحتی مورد پذیرش جامعه بود.**

الغاگران سفیدپوست بالنز مذهبی، بردگان را به عنوان تولیدکنندگان تشکیلات فرهنگی مذهبی درخور پذیرش می دیدند. اما این آواز مذهبی سیاهان بود که عاملی برای تفسیر فرهنگ سیاهان فراهم می کرد، چون می شد آهنگ ها را در ارتباط با نزدیکی یا دوری آنها از هنجارهای مذهبی رایج توصیف و درک کرد. در اصل، هنجارهای مذهبی مشخص می کردند که موسیقی سیاهان چگونه شنیده و درک شود، به عنوان یک صدای نابهنجار یا به عنوان یک صورت معنادار.

ظهور این نظام جدید فرهنگی از طریق فرانشیز مذهبی، موفقیت نسبی حمایت احکام مذهبی از مظلومان را به همراه داشت، اگر چه سیاهان با بیان خواسته هایشان هنوز سرکوب، تنبیه و جریمه می شدند. تا نیمه قرن ۱۹، ساخت موسیقی سیاهان تحت نظارت نظام برده داری همراه با درگیری های طولانی در زمان اجرا و کنترل اجتماعی آن بود کلیساها کمک می کردند تا پدیده مذهب و فرهنگ جدید و لذا «آواز مذهبی سیاهان» به صورت عقلانی در جامعه عمیق و نهادینه گردد.

درحالی که جنوبی های طرفدار نظام برده داری، تبلیغ مذهبی در بین بردگان را از موضع برده داری حمایت می کردند، الغاگران سفیدپوست و سیاه پوست آن را به عنوان نشانه ای از نقض برده داری و نیز اصول مسیحیت می دیدند. الغاگری به عنوان یک جنبش اجتماعی مذهبی عمدتاً بر تضاد نگرش های مذهبی جدید

در اصل، در زمان اوج گسترش فرانشیز مذهبی در قرن ۱۹، قصد نویسندگان سیاه پوست از طرح داستان های بردگان، کسب تأیید فرهنگی و قانونی از جامعه بود تا بتوانند به راحتی خویشتن مدرن خود را ابراز کنند. اصلاً نوکیشی موجود در این بافت لازمه پذیرش مکاتب ذهن گرا نبود. به علاوه اینکه به قدرت قانونی سیستم برده داری هم مرتبط نبود. چرا که بردگان چه نوکیش شده بودند چه نشده بودند، قوانین داخلی مربوط به کالاها بر آنها اعمال می شد، آنها همچون اشیاء بودند نه افراد. طرح داستان های بردگان می توانست تناقض بین افراد اخلاقی و اموال شخصی را برای افکار عمومی روشن کند.

اما نیروی فرهنگی جامعه تمایل به حمایت و دفاع از افراد و اشخاص انسانی داشت نه از کالاها. امکان داشت که از این دیدگاه عمومی، بردگان به عنوان انسان هایی معتبر دوباره طبقه بندی شوند. الغاگران رادیکال سیاه پوست و سفیدپوست کمک کردند تا تغییر مهمی در ادراک فرهنگی جامعه به وجود آید و بدین طریق اهمیت خویشتن انسانی سیاهان به اندازه اهمیت سفیدپوستان محسوب شود. بردگان این فرانشیز مذهبی را یک منبع فرهنگی قوی برای ارتقای حضورشان در جامعه به عنوان انسان می دیدند. بسیاری از اوقات، کاربردهای فرهنگی مذهب سیاهان مستلزم پرداختن به تفسیر احکام مذهبی بود که این کار نهایتاً منتهی به درگیری آتی آنان با کشف ارتباط بین مذهب و نظم اجتماعی جامعه بود. با این

و قدیم تمرکز داشت. چه نظام قدرتمندی می‌توانست به الغاگران رادیکال بفهماند که مفهوم کرامت ذاتی افراد از نظر مذهبی مهم‌تر از آوازهای مذهبی آنان است؟ اکثر این الغاگران متعهد که بینش‌های فرهنگی آنان به سمت آوازهای مذهبی سیاهان معطوف بود، این آوازا را به عنوان آخرین شاخص وجود اصول ذهن‌گرایی در مسیحیت سیاهان می‌دیدند. با توجه به این مورد، رغبت الغاگران رادیکال سفیدپوست به آوازهای مذهبی سیاهان نوعی از کار فرهنگی مشروح‌تری بود که تا آن زمان در داستان‌های بردگان منعکس می‌شد.

آموزه‌های مسیحیت در این مدت طولانی، تأثیر تعیین‌کننده شدیداً رعب‌آوری داشت چون بردگان، جهان سمبلیک خود را که بیشتر به شکل دعا، عبادت گروهی و آوازهای مذهبی بود وسیع‌تر می‌دیدند و می‌توانستند در درگیری‌های آتی خود با جامعه موفق‌تر عمل کنند و فضای گفتمان خود را در این جامعه بسازند. در این مدت، تأکید دیگر بر گزارش‌های شخصی گویندگان که خود تجربه‌کننده واقعه‌ای در نظام برده‌داری بودند نبود، بلکه مهم این بود که محققانی که در صدد بیان این داستان‌ها به زبان خودشان بودند دست به کار شوند، به عبارتی علم اجتماعی و قوم‌نگاری و کار تحقیقی در حاشیه‌های خرده‌فرهنگ‌های جامعه با اقدامات این محققان، چیزهایی دریافت می‌شد که روزی فقط در جمع سیاهان مطرح می‌گردید.

بنابراین، ساخت موسیقی و به‌ویژه آوازهای مذهبی، یکی از عرصه‌های کارهای فرهنگی سیاهان شد که برای ناظران سفیدپوست امری ناخوشایند جلوه می‌کرد. آواز مذهبی سیاهان کاری بود که می‌توانست برای استهزاء افراد به کار رود، اما وقتی به عنوان بیان خواسته‌ها و آرزوهای روانی آنان شنیده می‌شد، جهت بررسی فرهنگ سیاهان به راحتی مورد پذیرش جامعه بود. ناظران جنوبی تولید چنین آوازهایی را تحمل می‌کردند درحالی‌که با حمایت شمالی‌ها از لغو برده‌داری، چنین آوازهای مذهبی به عنوان مدرکی از ارواح بردگان که بیرحمانه در قل و زنجیر شده بودند ثبت می‌شد. هم‌زمان با گسترش جنبش ضد برده‌داری، آوازهای مذهبی سیاهان یکی از ویژگی‌های اصلی فرهنگ بردگی بود که برای شمالی‌ها، زمانی که وارد جنوب شدند جالب بود. این جاذبه تحولی جدی را در ساخت آوازهای مذهبی سیاهان به همراه داشت. شمالی‌ها، آواز مذهبی آنان را در زندگی‌نامه شخصی فردریک داگلاس، چاپ سال ۱۸۴۵، به عنوان دریچه‌ای منحصر به فرد به سمت بررسی فرهنگ بردگی ثبت کردند و آن را به شکل بی‌نظیر فرهنگی ارزشمندی تعالی بخشیدند.

## دسردی مذهبی در شمال

نوشته‌های فردریک داگلاس سرمنشأ یک جنبش فکری شده بود که بسیاری از الغاگران سیاه‌پوست و سفیدپوست را قادر

می‌ساخت تا گفتمان عمومی بالنده‌ای را برضد نظام برده‌داری تولید کنند. به علاوه، نوشته‌های او، نوشته‌هایی ورای دنیای بردگی بود که در جنوب آمریکا دیده می‌شد و بیشتر یک گفتمان شمالی بود. زندگی‌نامه داگلاس اولین نوشته یک برده بازنشسته است که عملکرد مهم تولید آواز بردگان را منعکس می‌کند، لذا نوشته‌های او، نقش مهمی در جامعه‌شناسی اولیه موسیقی در آمریکا داشت. اما اجازه دهید در اینجا، ابتدا به این بافت اجتماعی بپردازیم.

عقاید ضد برده‌داری دارای تاریخچه مهمی بود، اما در بافت شورش بردگان، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود. کشیشان وحدت-طلب و متنفذ در شمال، روحانیون را تشویق می‌کردند تا برضد نظام برده‌داری مبارزه کنند. تئودور پارکر یکی از محبوب‌ترین و رادیکال‌ترین کشیشان وحدت‌طلب دهه ۱۸۴۰ بود که از بسیاری از عقاید سیاسی مطرح در این حوزه دفاع می‌کرد. موعظه‌های پارکر که با کلامی آتشین بیان می‌شد مکرراً چند هزار مخاطب را به خود جلب می‌کرد. «پارکر» همراه با سایر کشیشان رادیکال که برای دشمنان کاپیتالیسم صنعتی و جامعه بازاری بی‌ثبات که در آن انسان و کرامت ذاتی او به خطر افتاده است تبلیغ می‌کردند توسط کشیشان وحدت‌طلب طرد می‌شدند. همچنین پارکر از جنبش زنان جوان و جنبش کارگری حمایت می‌کرد. او با بیان موعظه‌هایش در محیط‌های عمومی، تعالیم مذهبی خود را به برده‌داری و بردگی می‌آموخت.

پارکر همراه با فرانکلین سانبورن، توماس هیگینسون و چند نفر دیگر، گروه مخفی شش‌نفره‌ای را تشکیل داده بودند تا از یک الغاگر سفیدپوست به نام جان براون، حمایت مالی و سیاسی به عمل آورند. سال ۱۸۵۹، براون و ۵۰ نفر از همدستانش نقشه برپایی شورش را برضد برده‌داری طراحی کردند. حمله آنها به زرادخانه فدرال در ویرجینیا شکست خورد و در پی آن براون اعدام شد. هر دو نفر رالف والدو امرسون و هنری دیوید توری که ترک-تحصیل کرده‌های مدرسه الهیات و نیز شخصیت‌های مهمی در جنبش معتقد به فلسفه متعالی بودند، علناً از براون که دارای فلسفه فکری متعالی بود حمایت کردند.

بعدها، سان برون، اولین رئیس انجمن علمی اجتماعی آمریکا شد که در سال ۱۸۶۵ تشکیل گردید. هیگینسون که دانشجوی مدرسه الهیات هاروارد شده بود با پیوستن به جنبش کارگری و نیز جنبش زنان به کار تبلیغ عقایدش پرداخت. او در آغاز جنگ داخلی یکی از اولین لشکرهای یونیون آرمی (Union Army) را که افراد تماماً سیاه‌پوست بودند در ساحل کالیفرنیا جنوبی فرماندهی می‌کرد. در آنجا بود که توانست طی فرماندهی‌اش بر سربازان سیاه‌پوست، شروع به جمع‌آوری و نوشتن و آوازهای مذهبی سیاهان کند. همچنین در گروه مخاطبان پارکر تقریباً ۲۰۰ عضو پولی وجود داشت که از جمله آنها ویلیام لیودگرسیون، منتقدترین رهبر رادیکال گروه الغاگران بود.

گریسون در بحران‌های مذهبی وارد شده بود که مسائل و

مشکلات مربوط به پروتستانیسیم و سرمایه‌داری مدرنیته و نظام برده‌داری را احاطه کرده بود. گریسون و همکاران سیاه‌پوست و سفیدپوستش می‌توانستند در فضای نومیدی و یأس موجود در جامعه به انقراض نظام برده‌داری کمک کنند. طی مبارزات ضدبرده‌داری گریسون بود که دوستی وی با فردریک داگلاس امکان‌پذیر گردید. گریسون روزنامه خود را که نگرش ضدبرده‌داری داشت با نام **لیبریتور (Liberator)** در سال ۱۸۳۱ راه‌اندازی کرد. نشریه گریسون کوبنده و احساسی و در حمله به برده‌داری دوآتشه عمل می‌کرد و نقش مهمی در توزیع گزارش‌های سیاهان از تجربیات خود در نهاد برده‌داری داشت.<sup>۵</sup>

سرمایه فرهنگی را داد و در صفحات نوشته‌اش بود که جامعه‌شناسی موسیقی شکل می‌گرفت. افراد دیگری هم بودند که قبل و بعد از چاپ نوشته داگلاس به حمایت از تولید آواز مذهبی بردگان می‌پرداختند اما همچون بیگانگان- نه خود بردگان- قلم-فرسای می‌کردند.

داگلاس اولین دیدگاه خودی و محرم را به این آوازهای غمگین داشت. او جامعه‌شناسی موسیقی را با ثبت یک شعر آهنگین و معانی آن در ارتباط با جامعه بردگان بنا نهاد. او نشان داد که بردگان به گونه‌ای از اشعار استفاده می‌کردند که ظاهراً تأیید مذهبی آنان را در برداشت. او با حمایت از تولید آواز در بافت اجتماعی بزرگ

**زندگی‌نامه داگلاس اولین نوشته یک برده بازنشسته است که عملکرد مهم تولید آواز بردگان را منعکس می‌کند، لذا نوشته‌های او، نقش مهمی در جامعه‌شناسی اولیه موسیقی در آمریکا داشت.**



بردگی و زندگی روزمره آنان در متن کلاسیک خود جامعه‌شناسی موسیقی را با تفاوت ظریفی از قوم‌نگاری تجسم کرد که در نهادها، جامعه و تاریخ مشهود است.

### همگرایی فرهنگی

روش‌های مطالعه، موسیقی را به عنوان یک فرهنگ درونی عمیق و نیز پنجره‌ای به سوی جهان افراد بررسی می‌کردند که پیش از آن به اشتباه درک می‌شد. به علاوه، توصیفات فشرده و احساسی از فرهنگ موسیقایی سیاهان در داستان‌های سیاسی شخصی به بروز مهم‌ترین جنبش اجتماعی قرن ۱۹ کمک می‌کرد. آنچه داگلاس تلویحاً می‌گفت سریعاً توسط هیگینسون و آلن و سایرین منتشر شد. هم هیگینسون و هم آلن وارد حوزه فرهنگی موجود در این بحران اجتماعی شدند تا در تشویق و ثبت روشمند آواز سیاهان اولین باشند. حمایت هیگینسون از فلسفه متعالی و زندگی ارتشی در یک **لشکر سیاه‌پوست** او که در سال ۱۸۷۰ چاپ شد بر پایه

تقریباً ۳۰۰ گزارش متفاوت کوتاه و بلند از بردگان در این روزنامه چاپ شد که توسط خود بردگان نوشته شده بود.

گریسون اصرار داشت تا زندگی‌نامه شخصی داگلاس با مقدمه‌ای پرمحتوا برای اولین بار چاپ شود. گریسون این‌گونه می‌نویسد: «داگلاس می‌تواند بدون اینکه چشمی را اشکبار، سینه‌ای را پردرد و روحی را متأثر، یا نفرتی شدید از برده‌داری در درون همقطاران‌اش ایجاد کند، با عزمی راسخ در پی انقراض فوری نظام مفتضح برده‌داری است، بدون اینکه نگران سرنوشت کشورش باشد، چون آن را در دستان خدایی عادل می‌بیند که همیشه ناجی و طرفدار مظلومان و دشمن قاچاقچیان بردگان و روح آنهاست.» تا سال ۱۸۳۴، روزنامه **لیبریتور** بیش از ۲۳۰۰ مشترک داشت. تا سال ۱۸۳۶ حداقل یازده نشریه چاپ می‌شد که به موضوع لغو برده‌داری اختصاص داشتند و در کل مشترکانی به تعداد ۱۰،۹۵،۰۰۰ نفر داشتند.

لذا جنبش ضد برده‌داری، صلاحیت سیاهان را برای حضور در جامعه به عنوان نویسنده، گوینده و فعال سیاسی افزایش داد و این جامعه بزرگ سیاهان بود که به زندگی‌نامه داگلاس چنین



مشاهداتش از بردگان بازنشسته‌ای بود که در لشکر تحت فرماندهی او خدمت می‌کردند. کتاب آرن یعنی **آوازهای بردگان آمریکا** که در سال ۱۸۶۷ چاپ شد همراه با کوشش‌های سایر افراد بود که نمونه‌های آواز سیاهان را از جنوب این کشور جمع‌آوری می‌کردند. (مثل لوسی مک گیم گریسون که با یکی از پسران ویلیام گریسون ازدواج کرده بود). هیگینسون در ابتدا این نمونه‌ها را با کمک فردریک داگلاس در یک جا جمع کرد و با وجود اینکه یک پیگانه نژادپرست بود، سعی کرد تا خود را در زندگی روزمره نیروهای سیاه‌پوست غوطه‌ور سازد و تلاش کند تا رابطه بین تولید آواز سیاهان و افق فرهنگی خواننده را درک کند. اثر او امروزه به‌عنوان شکل ابتدایی «مشاهده مشاهده‌گر» که از نظر قوم‌نگاری اصطلاحی رایج است تلقی می‌شود. آرن و همکارانش نمونه‌هایی را می‌خواستند به دست بیاورند می‌شناختند و استراتژی‌هایی را که اغلب متکی به روابط دوستی آنها در این جوامع بود اتخاذ می‌کردند تا آهنگ‌هایی را که به دست آورده بودند جمع‌آوری، ثبت و طبقه‌بندی کنند.

اگر هیگینسون را یک تأویل‌گرا بدانیم، پس آرن و همکاران وی صورت‌گرا بودند. هر دو نفر زمینه‌ای را برای ایجاد یک جامعه‌شناسی موسیقی مطرح کردند که مطابق بافت فرهنگی پیچیده و جنجالی آن جامعه بود.

آنها از این مسئله آگاه بودند که مدرنیته سبب فراموش شدن آهنگ‌هایی شده است (با حداقل اینکه در آن زمان این گونه اعتقادی وجود داشت) که فردریک داگلاس آنها را ثبت و تحلیل کرده بود. ضرورت جمع‌آوری و تحلیل این آهنگ‌ها در مدارس و دانشکده‌های سیاهان که بعد از جنگ داخلی تأسیس شده بودند بسیار احساس می‌شد و این مدارس و دانشکده‌های سیاهان که بعد از جنگ داخلی تأسیس شده بودند بسیار احساس می‌شد و این مدارس بودند که در دهه‌های آخر قرن ۱۹ مجموعه اشعار سیاهان و تحلیل آنها را در یک فرهنگ برده‌داری که در معرض نابودی قرار داشت زنده نگاه داشتند. این کار فرهنگی مدارس و دانشگاه‌های سیاهان نظیر دانشگاه فیسک (Fisk) و هامپتون (Hampton) و تاسکیجی (Tuskegee)، در حوزه‌های علمی اجتماعی حرفه‌ای قوم‌شناسی، فولکلور و جامعه‌شناسی اولیه نفوذ پیدا کرد.

با مطالعه این مقاله متوجه می‌شویم که بحران‌های مذهبی رابطه مستقیمی با ظهور مطالعات مدرن موسیقی داشتند. در کل، تبلیغ مذهبی در میان سیاهان به‌عنوان انگیزه اصلی نه تنها در تولید آوازه‌های سیاهان بلکه در حوزه قوم‌شناسی تولید این آهنگ‌ها بررسی گردید. به علاوه اینکه احیای مذهب در جنوب آمریکا و نوین‌سازی مذهب موجود در ایالات شمالی با ایده ساخت جامعه بازاری، کاپیتالیسم و برده‌داری در شمال تغذیه می‌شد. کوشش برای احیای فرهنگی با این جبهه‌های مذهبی شدیداً تلاقی داشت.

این جبهه‌ها در تولید آواز سیاهان به‌عنوان دو جبهه فرهنگی همگرایی دارند که البته در بافت جنگی شدیدتر دیده می‌شود چون برای اولین بار به حالت یک کار متفاوت فرهنگی جدید بروز می‌کند. از این همگرایی است که اولین چارچوب مدرن جامعه‌شناسی موسیقی به وجود آمد.

#### پی‌نوشت:

۱. جنوز می‌گوید که با وجود تصویب قوانینی جهت فرو نشاندن کارهای مذهبی سیاهان، این قوانین تنها در لحظات اغتشاشات شدید سیاسی به شدت اعمال می‌شدند. او می‌گوید که بسیاری از مبلغان نمی‌خواستند این قوانین اجرا گردد. آنها بردگان‌شان را درخور احترام می‌دانستند و مداخله اجتماعی را خطری برای اشاعه اخلاقیات تلقی می‌کردند.

۲. فرقه‌های مذهبی پروتستان با عناوین متدیست‌ها و باپتیست‌ها رایج شده بودند. تا سال ۱۸۵۵، این فرقه‌ها با تعداد ۱،۵۷۷،۰۱۴ و ۱،۱۰۵،۵۴۶ عضو از همه فرقه‌های دیگر پروتستان جلوتر بودند. سومین فرقه بزرگ پروتستان یعنی پرسبیتری با ۴۹۵،۷۱۵ عضو هم در فعالیت بود. سایر فرقه‌های پروتستان تقریباً ۲۰۰،۰۰۰ عضو داشتند.

۳. این بحران ایدئولوژیکی و جمعیتی در جنوب العاگری رادیکالی را به وجود نیاورده بود و این بخش از جامعه مملو از افرادی نبود که برای خرید آخرین داستان‌های بردگان به سمت کتابفروشی‌ها می‌رفتند. این نوع خرید فرهنگی در شهرهایی مثل بوستون و نیویورک دیده می‌شد. فرقه‌های متدیست و باپتیست، ایدئولوژی‌ای در طبقه متوسط جامعه به وجود آورده بود که شدیداً ضد عقلانی بود و به آسانی سیاست جکسونی را پیش می‌گرفت.

۴. ای. فرانکلین فریزر (E. Franklin Frazer) می‌گوید که این احساس‌گرایی توسط باپتیست‌ها و متدیست‌ها ترغیب می‌شد تا شکل قابل فهم‌تری از مسیحیت را به سیاهان ارائه کند. این حقیقت مهم است که این دو بخش مذهبی در اوایل نیمه‌دوم قرن ۱۸، برده‌داری را رد کرده بودند.

۵. آن‌گونه که مایکل دنینگ می‌گوید، از دهه ۱۸۳۰ کار چاپ مجموعه‌ای داستان‌ها در روزنامه‌های پولی انجام می‌شد که به نام «داستان‌های ده‌سنتی» معروف بودند. اوایل ۱۸۴۲، نشریات پولی این داستان‌ها را با نام «مقالات داستانی»، رمان‌ها و داستان‌های احساسی ارزان-قیمت چاپ می‌کردند که زمینه‌ای برای چاپ **رمان‌های ده‌سنتی** بیدل (Beadle) در سال ۱۸۶۰ و تعداد هرچه بیشتر آنها در دهه ۱۸۷۰ شد. خوانندگان این نشریات که از طبقه کارگری بودند از نظر فرهنگی از خوانندگان طبقه متوسط روزنامه‌هایی مثل **آتلانتیک** متفاوت بودند. روزنامه **لیبریتور** گریسون به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نشریات ضد برده‌داری دهه ۱۸۳۰ منتشر شد که مشغول چاپ داستان‌های بردگان بود.